

# آرامگاه داریوش بزرگ

## در نقش رستم

بعد از آرامگاه کوروش بزرگ در پاسارگاد آرامگاه داریوش یکم در نقش رستم از سایر آرامگاهها مهمتر و بزرگتر و باشکوهتر است و دارای دوسنگ نبشته مفصل و چند نبشته کوتاهتر میخی میباشد، و همین داشتن نبشته میخی، سبب برتری و اهمیت این آرامگاه نسبت بسایر آرامگاههای موجود در نقش رستم و تخت جمشید گردیده است.

نمای خارجی و طرز ساختمان چهار آرامگاه در نقش رستم و دو آرامگاه در تخت جمشید یکسان و عبارت از يك مجلس حجاری به پهنای

عالم

علی سامی

۱۲ متر و بلندی ۶ متر است که شاهنشاه هخامنشی را بر سر پیر بزرگ پادشاهی در برابر سه مظهر مقدس: فروهر و خورشید و آتش در حالیکه دست راست خود را بحال نیایش بلند کرده است و در دست دیگرش کمافی دارد مینمایاند .

حالت خضوع و خشوع و فروتنی شهریار بزرگ هخامنشی را که شجاعت و سیاستش پشت فراغنه مصر و جباران آشور و بابل و دیگر کشورهای آسیای غربی و جزایر کرانه‌های دریای مدیترانه را لرزانده، و در برابرش خم نموده بود، در برابر مظاهر مقدس به هیچ چیز نمیتوان تعبیر کرد، جز توجه و اتکاء وی به اهورمزدا، آفریدگار یکتا که با وجود تصریح در تمام نبشته‌های خود، باز این ایمان پاک و توجه بمبدأ را، با این نقش هم نمودار ساخته است تاجهانیان بدانند که بشر در کمال و الامقامی در برابر معبود خود باید دست استغاثه و انابت بامید اجابت دراز نماید .

داریوش و خشیارشا و دیگر نامداران هخامنشی همه کشور گشائیه‌ها و کامیابیهای خود را مرهون یاری و خواست خداوندی دانسته و پیوسته از او خواسته‌اند که کشورشان را در پناه خود نگاهدارد.

اریکه پادشاهی بر فراز دست بیست و هشت تن نمایندگان کشورهای تابعه در دو ردیف قرار گرفته و بدینوسیله گسترش و شکوه شاهنشاهی را به‌نیکوترین وجهی نمودار ساخته‌اند این بیست و هشت نماینده، هم در نبشته پیشانی آرامگاه وهم در بالای سرشان معرفی گردیده‌اند. در قسمت پائین نمای آرامگاه هیئت ایوان کاخ شاهی نمایانده شده است که سقف آن بر چهارستون قرار گرفته و در وسط دارد که در ورودی آرامگاه را تشکیل میدهد. اطراف این در را ردیفی از گلهای ۱۲ برگ و بالای ستونها را ردیف شیرهای ایستاده مزین ساخته است. پهنای این قسمت ۱۲ متر و بلندی آن ۷ متر میباشد. حاشیه بین قسمت بالا و قسمت پائین نمای آرامگاه داریوش بزرگ صورت ساده دارد ولی حاشیه نامبرده در آرامگاههای تخت جمشید، با شیرهای ایستاده تزئین گردیده است .

جامه و اندام داریوش بزرگ عیناً بشکل همان نقشهای برجسته ایست که در درگاههای تخت جمشید حجاری شده است. دسته های تخت سلطنتی را چهار سرشیر تشکیل داده و در دو طرف پایه تخت دوسرباز خوزستانی پاس میدهند. در دو طرف تخت شاهی و خارج از متن سهردیف سرباز هرودیف سه نفر: دوپارسی و یک مادی نقش گردیده است.

کنار نیزه دار داریوش که بلندترین شخص و در کنار اورنگ شاهنشاهی قرار گرفته، سه زبان هر کدام دوسطر نام او «گئو بروو اهل پتیس کوریان»<sup>۱</sup> به خط میخی نوشته شده است.

کماندار که در این نقش تیشه جنگی داریوش را نگاه داشته، بنام اسپیچاما<sup>۲</sup> در نبشته میخی کنار نقش، یاد گردیده است.

درون آرامگاه جای نه قبر خزینه مانند درسه ردیف و راهرو درازی باندازه ۱۸/۷۰ و پهنای ۲/۱۵ متر میباشد. درباره تعداد قبرها که غیر از جای جسد داریوش، جای هشت جسد دیگر را دارد، میتوان حدس زد که مربوط به ملکه و مادر و سایر همسران و فرزندان او بوده است. هر کدام از این نه قبر دارای وسعتی باندازه ۱/۱۰ × ۱/۹۲ متر و بلندی ۹۰ سانتیمتر بوده که پس از دفن اجساد سنگ بزرگ محددی هم بقطر ۲۵ سانتیمتر و کمی پهن تر از دهانه قبر بروی آن انداخته بودند، تادیکر دست هیچکس با جساد نرسد. مضافاً بر آنکه رفتن بدرون آرامگاه در کمر کوه بانداشتن پلکان کار دشواری بوده و خود آرامگاه نیز بسا یکدر سنگی قطور مسدود میگرددیده است.<sup>۳</sup>

۱ - Gaubaruva اهل Patischorian از شخصیت های ممتاز عهد هخامنشی شمرده میشد که دخترش یکی از همسران داریوش بود و از اوسه پسر داشت که بزرگترینش آرت بازان Artobazan پسر ارشد داریوش بود. همسر دوم داریوش آتوسا Atossa دختر کوروش بزرگ و مادر خشیارشا بود. آرت بازان را ژوستن و پلوتارک آریارمنا و آرتمن نوشته اند.

۲ - Aspichama

۳ - پهنای و بلندی در ورودی ۱/۷۵ × ۱/۴۵ متر است.

برای حفظ اجساد از سرایت آب و ترشحات کوه بدرون قبرها، دور تا دور سنگهای قبر مجرائی تراشیده بودند که تراوشات و ترشحات آب را بخارج بریزد.

دیدار قبر و راهرو دراز جلو آنها موجب شگفتی است که باچه مساعی و استادی و صرف وقت و نیرو، کوه را چگونه صاف نموده و نقوش برجسته آنرا حجاری کرده و حدود ۳۵۰ متر مکعب سنگ از درون آن با قلم و چکش در آورده و بیرون ریخته‌اند، تا ۱۸/۷ متر راهرو جلو نه قبر را ساخته‌اند.

درباره مقدار زمانی که برای ساختن و پرداختن این آرامگاهها لازم بوده است تا آماده پذیرفتن جسد شاه بشود، از روی آرامگاه ناتمام داریوش سوم درپوزه جنوبی کوه تخت جمشید (کوه رحمت) که در عرض شش سال پادشاهی او، فقط مختصری از حجاری نمای خارجی آن صورت گرفته است و موفق باتمام آن نشده‌اند، میتوان حدس زد که هر یک از این آرامگاهها بیش از ده سال طول میکشید تا بکلی تمام شود.

چون پاره‌ای از تاریخ نویسان و مؤلفان این آرامگاهها را دخمه نامیده‌اند، باید یادآور شود که بر حسب تحقیقات استاد فقید پورداود<sup>۴</sup> دخمه در اوستا دخم و در پهلوی دخمک بمعنی داغگاه یعنی جائیکه اجساد مردگان را میسوزانیده‌اند، آمده است، بنابراین اطلاق این نام بجایگاهی که اجساد شاهان را نگاه میداشته‌اند، مناسب نبوده و درست نیست.

### نوشته‌های آرامگاه داریوش

سواى دو نوشته‌ای که نیزه‌دار و کماندار داریوش را معرفی مینماید و در بالا بدان اشاره شد، نوشته‌های دیگر زیر برنمای خارجی نقر گردیده است:

۱ - بالای سر بیست و هشت نماینده، ملیت آنها بسه خط میخی پارسی

باستان و عیلامی (خوزستانی) و بابلی نوشته شده است که چندتای آنها ریخته و محو شده، ولی با توجه به ذکر نام کشورهای تابعه در سنگ نبشته مشروح داریوش در همینجا و برابر ساختن آن با نبشته‌های بالای سر نمایندگان آرامگاه اردشیر سوم در تخت جمشید که نسبتاً سالمتر مانده است، تمام نام بیست و هشت ملت معلوم میگردد و جای هیچگونه ابهامی نیست.

بر حسب نوشته مورخ عالیقدر فقید مشیرالدوله پیرنیا دونفر ازاعضاء هیئت فرانسوی بریاست دیولافوا یعنی آقایان بابن و هوسی در سال ۱۸۸۵ میلادی، خط بالای سر هفت نفر را دیده‌اند، ولی چون بالا رفتن با آنجا برایشان دشوار بود توفیق کپیبرداری و خواندن آنها نصیبشان نمیشود.

۴- یک نبشته در ۶۰ سطر طرف چپ در ورودی آرامگاه بمضمون زیر:°  
بند ۱- خدای بزرگ (است) اهورمزدا که این شکوهی را که دیده میشود آفریده، که شادی مردم را آفریده که خرد و جنبش را برداریوش شاه ارزانی فرموده.

بند ۲- داریوش شاه میگوید: بیاری اهورمزدا من دوست راستی هستم و دوست نادرستی نیستم. من خوش ندارم که از طرف زورمندی بناتوانی بدی کرده شود و همچنین خوش ندارم که زورمندی از سوی ناتوانی بدی ببیند.  
بند ۳- آنچه راست است آن آرزوی من است، من دوست مرد دروغگو نیستم، من تندخو نیستم. آنچه سبب خشم من شود سخت آنرا باراده خود درمیآورم.

بند ۴- من سخت بر نفس خود فرمانروا هستم (مسلطم). مردیکه همکاری میکند برابر همکاریش پاداش میدهم و کسیکه زیان میرساند برابر زیانش کیفر میدهم. مرا خوش نیست که کسی زیان برساند و اگر رساند کیفر نبیند.  
بند ۵- آنچه کسی بر علیه دیگری میگوید، آن مرا باور نیاید، تاهنگامی که سوگند هر دورا نشنوم.

۵ - عیلامی طرف دست راست در ۳۴ سطر، و بابلی طرف دست چپ در ۳۹ سطر

بند ۶- آنچه مردی درخور توانائیش میکند یا بجا میآورد، مراخشنود میسازد و میلیم نسبت باو فزون میشود و سخت خورسند هستم .

بند ۷- از اینگونه است فهم و فرمان من . آنچه را که از طرف من ، چه در کاخ و چه در میدان جنگ (چه در حال بزم و چه در حال رزم) کرده شود و تو خواهی دید یا خواهی شنید، چه این کوشش من است علاوه بر هوش و اندیشه من .

بند ۸- تا تن من توانائی دارد ، بهنگام نبرد همآورد خوبی هستم . هر گاه که من درآورد گاه (کارزار) با گوش هوش آشوبگری را ببینم یا جز آنرا، آنگاه من نخستین کسی هستم که با فهم و اندیشه و فرمان بیندیشم و دست بکوشش برم .

بند ۹- من هم بادست و هم با پا ورزیده شدم . گاه سواری سوار کار خوبی هستم و گاه تیراندازی تیرانداز ماهری هستم ، هم سواره و هم پیاده و گاه نیزه داری نیزه زن خوبی هستم، هم پیاده و هم سواره .

بند ۱۰- هنرهاییکه اهورمزدا بمن ارزانی داشته است . من توانائی بکار بردن آنها را داشته‌ام . آنچه من کردم بیاری اهورمزدا و هنرهاییکه او بمن ارزانی داشته، بوده است .

بند ۱۱- ای مرد نیک آگاه باش که من چه جور آدمی هستم و هنر نمائیم و برتریم چگونه میباشد . آنچه شنیدی دروغ میندار، و آنچه را که بتو دستور داده شد بشنو .

بند ۱۲- ای مرد آنچه بوسیله من کرده شده بتو دروغ نمایانده نشود . به آنچه نوشته شده بنگر . دستورها مورد نافرمانی قرار نگیرد . کسی نافرمانی نکند تا شاه ناچار نباشد کیفر دهد .

۳- نبشته دیگری در شصت سطر ۶ پشت سرداریوش بزرگ بر فراز آراهگاه بدینمضمون :

۶ - عیلامی آن ۴۸ سطر و بابلیش ۳۶ سطر میباشد .

بند ۱- خدای بزرگی است اهورمزدا که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی را برای مردم آفرید ، که داریوش را شاه کرد ، یگانه شاهی از بسیاری ، یگانه فرمانداری از بسیاری .  
بند ۲- منم داریوش شاه بزرگ شاه شاهان ، شاه کشورهای شامل همه گونه مردم . شاه این زمین پهناور دور و دراز ، پسر ویشتاسب هخامنشی ، پارسی ، آریائی از نژاد آریائی .

بند ۳- داریوش شاه میگوید : بخواست اهورامزدا اینست کشورهای که جدا از پارس گرفتم . بر آنها فرمانروائی کردم . بمن باج دادند . آنچه از طرف من بآنها گفته شد آنرا کردند . قانون من در آنجاها روا شد و آنها را نگاهداشت : ماد- خوزستان- پارت - هرات - بلخ - سغد- خوارزم - زرنک - رخج - تات گوش - گندار- هند - سکاهاى تیزخود - سکاهاى هاوم نوش- بابل - آشور- عربستان - مصر- ارمنستان - کپدو کیه- لیدیه- یونان - سکاهاى آنوردریا- سکودر- یونانیهای سپر روی سر- لیبیها- حبشیها- اهالی مك - کاریها .

بند ۴- داریوش شاه گوید : اهورمزدا هنگامی که این زمین را آشفته دید ، آنرا بمن سپرد . مرا شاه کرد ، من شاه هستم بخواست اهورمزدا . من آنرا بجای خود برگردانیدم . آنچه من بآنها فرمان دادم ، چنانکه میل من بود ، آنرا کردند . اگر اندیشه کنی چند جور بود آن کشورهاییکه داریوش شاه داشت ، باین پیکرها بیگر . آنگاه خواهی دانست ، آنگاه بتو معلوم خواهد شد که نیزه مرد پارسی دور رفته . آنگاه تو خواهی دانست که مرد پارسی خیلی دورتر از خاک پارس جنگ کرده است .

بند ۵- داریوش شاه گوید : آنچه کرده شد ، همه را بخواست اهورمزدا کردم . اهورمزدا مرا یاری کرد تا کار را بانجام رسانیدم . اهورمزدا مرا و خاندان شاهیم را ، و این کشور را از آسیب نگاهدارد . اینرا من ازاهورمزدا درخواست میکنم . اینرا اهورمزدا بمن عطا فرماید .

بند ۶- ای مرد فرمان اهورمزدا که بنظر تو پسند آید : راه راست مگذار  
بد میندیش .

### توضیحاتی در اطراف این دوسنگ نبشته و کشورهای نامبرده شده :

۹- خرد ذکر شده در سنگ نبشته «خرثو» در زبان سانسکریت کرتو<sup>۷</sup>  
در اوستا خرتو<sup>۸</sup> در فرس میانه (پهلوی) خرت<sup>۹</sup> و بفارسی امروز خرد همان  
عطیه گرانبهای خداوندی است<sup>۱۰</sup> که فردوسی سخنسرای نامی و بلند پایه  
آنها افسر شهریاران و نیکوترین زیور تاجداران دانسته، از این موهبت الهی  
واز پادشاهانی که خردمند و خرد پیشه بوده اند و خرد را در راه خیر و صلاح  
ملک و ملت بکار برده یاد کرده است :

کنون ای خردمند ارج خرد	بدین جایگه گفتن اندر خورد
بگو تا چه داری بیاد از خرد	که گوش نیوشنده زو بر خورد
خرد برتر از هر چه ایزدت داد	ستایش خرد را به از راه داد
خرد افسر شهریاران بود	خرد زیور نامداران بود
خرد زنده جاودانی شناس	خرد مایه زندگانی شناس
خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست گیرد بهر دو سرای
ازو شادمانی و زو مردمی است	ازویت فزونی و زویت کمی است
کسی کو خرد را ندارد زپیش	دلش گردد از کرده خویش ریش
از اوئی بهر دو سرای ارجمند	گسسته خرد ، پای دارد به بند
خرد چشم جان است چون بنگری	تو بی جسم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس	نگهبان جان است و آن سه پاس
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان	کزین سه رسد نیک و بد بی گمان

Xret - ۹

Xratu - ۸

Kratu - ۷

۱۰ - مفهوم خرد در اینجا همان مفهوم واژه Sagesse فرانسویها و Wisdom انگلیسیها -  
Weisheit آلمانیها میباشد .



و گر من ستایم که یارد شنود  
ازین پس بگو کافرینش چه بود  
شناسی همی آشکار و نهان  
بدو جانت از ناسزا دور دار

\*\*\*

کیجا هر کسی را بود نیکخواه  
نگهدار گفتار و پیمان بود

\*\*\*

خرد باید و حزم و رای درست  
هم آموزش مرد برنا و پیر

\*\*\*

خرد را همان بر سرافسر کنید  
که جان را بدانش خرد پرورد

\*\*\*

روان سراینده رامش برد

\*\*\*

نه تنها فردوسی بلکه سرایندگان و سخنوران دیگر هم در مدح خرد  
اشعار و مطالب شیوایی دارند: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### ناصر خسرو:

راست است ره دین که پسند خرد است  
خرد است آنکه چو مردم سپس او برود  
بی خرد گرچه رها باشد در بند بود  
که خرد اهل زمین راز خداوند عطاست  
گر کهر روید زیر پیمایش، از خاک رواست  
با خرد گر چه بود بسته، چنان دان که ره است

\*\*\*

مرد خرد را بعلم یاری ده  
که خرد علم را خریدار است

\*\*\*

اگر خرد نبود خوب و بد نداند کس  
بذات خویش که او را کدام باید کرد

**حکیم سنائی :**

آن از این، این از آن، نه بس دور است  
اسب انجام زیر ران دارد  
دو جهان را چنانکه هست بدید  
در جهان علم را نظام آید

عقل چشم و پیمبری نور است  
راکبی کز خرد عنان دارد  
آن کسی کو بملک عقل رسید  
سخن عقل چون تمام آید

**حکیم نظامی :**

ز هر چه آفریده است بالا و بست  
ز نور خودش دیده بیدار کرد  
ز چشم خرد هیچ پنهان نداشت  
کز آن پرده چشم خرد باز بست  
عصا به ز چشم خرد کرد باز  
بدست خرد باز دادش کلید ۱۱

بزرگ آفریننده هر چه هست  
نخستین خرد را پدیدار کرد  
هر آن نقش کز کلك قدرت نگاشت  
مگر نقش اول کز آغاز بست  
چو شد بسته نقش نخستین طراز  
همان گنج پوشید کامد پدید

\*\*\*

از او پرس آنچه می‌پرسی نه از کس  
نفس يك يك چو سوهان بندسایست ۱۲

خرد شیخ الشیوخ راه تو بس  
خرد پای و طبیعت بند پای است

\*\*\*

بیخود است از تو و بجای خود است  
خردی تابناک تر ز چراغ  
گرد آن کار و هم کی گردد ۱۳

با چنان مرتبت که در خرد است  
تو بر افروختی درون دماغ  
چون خرد در ره تو پی گردد

**ابو محمد الرشیدی السمرقندی :**

شب بخرد از روز روشن تر است  
بدانش ز هر بدتری بگذری ۱۴

خرد همچو خور روشنی گستر است  
بدانش توان یافتن برتری

۱۳ - بهرام نامه

۱۲ - خسرو شیرین

۱۱ - اقبال نامه

۱۴ - در مثنوی زینت نامه

### راحتة الانسان از پند نامه انوشیروان: ۱۵

چو دانش بود با خرد بهتر است      که کان دانش است و خرد گوهر است  
 خرد بر نشاند بر تخت عاج      خرد بر نهد بر سر مرد تاج  
 خرد را بیاموز از آموزگار      بر آموختن بر تو عیبی مدار  
 که چون بر خرد دست بریافتی      سر از راه گمراه بر تافتی

#### از پندنامه بزرگمهر :

« برای مردمان از هنرها چه بهتر؛ دانائی و خرد

به مردمان خرد به یا جهش (جنبش) خردشناسائی کار و جهش پسند کار  
 برای مردم فرهنگ بهتر است یا گوهر خرد؛ افزایش تن از فرهنگ جان  
 را جای در و گوهر خرد .

فضیلت در معرفت است، زیرا که خرد و دانش منشأ صفات حسنه بشرند»  
**مؤلف قابوس نامه** امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس  
 وشمگیر در اندرز بفرزند خود در باب چهل و دوم «آئین پادشاهی» مینویسد:  
 « ای پسر اگر روزی شاه باشی پارس باش . . . و در هر کاری رأی خود  
 را فرمانبردار خرد کن، و هر کاری که خواهی کردن، اول با خرد مشورت  
 کن که وزیرالوزراء پادشاه، خرد است»<sup>۱۶</sup>  
 در جای دیگر ضمن اندرزهای اردشیر بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی  
 به شاهپور مینویسد:

« تن و خردت را نگاهدار اگر خواهی که بخوشوقتی بگذرد»<sup>۱۷</sup>  
 نگهدار تن باش و آن خرد      چو خواهی که روزت به بدنگذرد  
 خرد هر کجا گنجی آرد پدید      ز نام خدا سازد آنرا کلید  
 خدای خرد بخش بخرد نواز      همانا خردمند را چاره ساز  
 نهان آشکارا درون برون      خرد را بدرگاه او رهنمون

۱۵ - سروده شده در نیمه دوم قرن پنجم هجری

۱۶ - قابوس نامه تصحیح دکتر امین عبدالمجید بدوی چاپ تهران ۱۳۳۵ صفحه ۲۰۴

۱۷ - صفحه ۲۳۴ همان کتاب

ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی (سده ششم هجری) در کتاب خردنامه نوشته است :

لقمان حکیم گفته است که غایت بزرگی و شرف در دنیا و آخرت خرد و دانش است و هر که خردمند و دانا بود ، معایب وی پوشیده ماند .

خرد همچو آبست و دانش زمین بدان کین جدا و آن جدا نیست زین فروغ است جان و روان را خرد انوشه کسی کسو خرد پرورد خرد مرد را خلعت ایزدی است سزاوار خلعت نگه کن که کیست

#### ۴ - جنبش «ارووستا»: ۱۸

داریوش بزرگترین جنبش را که در تواریخ جهان بندرت نظیر پیدا نموده، در برابر طوفان حوادث مهیب و خانمان براندازی که میرفت ریشه نهال شاهنشاهی نوریس کورش را بکلی خشک نماید ، از خود بروز داد و با یک «جنبش آسمانی» و شجاعت بی‌همانندی در اندک زمانی که بر حسب نوشته خودش در سنگ نبشته تاریخی بیستون ، از یکسال تجاوز نکرد ، گردنکشان و آشوبگران را که در همه گوشه و کنار شاهنشاهی پهنور ، بخودسری و شورش پرداخته بودند ، بجای خود نشانید ، و کشور هخامنشی را بجائی رسانید که کوروش رسانیده بود .

او این جنبش و جهش فوق‌العاده را که خدای بزرگ باو عنایت فرموده ، ضمن همان سنگ نبشته اینطور بیان کرده است :

« اینست آنچه من کردم بیاری اهورمزدا در همین سال پس از آنکه شاه شدم نوزده جنگ کردم ، بیاری اهورمزدا سپاهیانشان را درهم شکستم ، و نه‌شاه را بگرفتم . . . . »

« آنچه من کردم بخواست و یاری اهورمزدا در همین یکسال کردم . تو که زین پس این نوشته‌ها را بخوانی ، باور کن . بخواست اهورمزدا هنوزم

کارهای دیگری است که در اینجا نوشته نشده است. از این جهت نوشته‌ام که تا آنکس که زین پس این نبشته‌ها را بخواند، نپندارد که این کارها پرزیا است و آنرا باور ننماید و دروغ بیندارد. شاهان پیش را چنین کرده‌هائست، من بفضل اهورمزدا کرده‌ام...»

شهریار شجاع و خردمند هخامنشی، هنگامی مردانه قد برافراشت که تمام کوششهای پایه گذار ایران بزرگ در شرف نابودی و تجزیه قرار گرفته بود، و همه کشورهای گشوده شده از هم پشاشیده و خودسر شده بودند. شاهنشاهی از هم گسیخته نیازمند مرد سخت کوش و ویرکار خردوری بود، که با کوشش خستگی ناپذیری آنرا بهم پیوند دهد و نگاهدارد. او این کار خطیر را انجام داد و از میان حوادث نامطلوب و گرانبهای شدید، کامروا بیرون آمد و ثابت کرد که شایستگی جانشینی کوروش و رهبری اقوام ممتاز آریائی و جهان متمدن روز را دارد.

مفهوم اشعار ابومنصور محمد بن احمد دقیقی (۳۶۶ - ۳۸۴ ه.ق) همین خرد و جنبش خارق العاده داریوش بزرگ میباشد:

یکی پرنیانی یکی زعفرانی	زدوچیز گیرند مر مملکت را
دگر آهن آب داده یمانی	یکی زر نام ملک بر نبشته
یکی جنبشی بایدهش آسمانی	که را بویه وصلت ملک خیزد
دلی همش کینه همش مهربانی	زبانی سخنگوی و دستی گشاده
عقاب پرنده نه شیر ژبانی	که ملک شکاری است کورا نگیرد
یکی تیغ هندی یکی زرکانی	دوچیز است کورا به بند اندر آرد
بدینار بستنش پای ارتوانی	بشمشیر باید گرفتن سر او را
نبایدش تن سرو و پشت کیانی	کرا بخت و دینار و شمشیر باشد
فلک کی دهد مملکت را یگانی	خرد باید آنجا وجود و شجاعت

۳- جمله آخر سنگ نبشته : بندششم «ای بشر آنچه اهورمزدا فرموده بتو میگویم : راه راست مگذار بدمیندیش . گناه مکن .» بادستور ساده و جامع و انسان پسند حضرت زرتشت منطبق میباشد .

هومت ۱۹ (پندار نیک) هوخت ۲۰ (گفتار نیک) هورشت ۲۱ (رفتار نیک) . روان هر شخص با دارا بودن این سه صفت از انعام ایزدی و آسایش جاودانی برخوردار میگردد و انسان را پیروزمندانه در پیکار ابدی میان خیر و شر شرکت میدهد و هر کسی بدینوسیله به اهورمزدا در راه نبرد با اهریمن کمک میکند .

این سه دستور درست با سه مقام انسانی و معنوی حکما و عرفانی اسلامی تطبیق مینماید و یکسان است . و درین باره گفته اند : « آدمی را برای وصول بمقامات معنوی سه راه در پیش است : راه شریعت که آن راه زاهدان خواهد بود . راه طریقت که آن راه حکیمان بود ، راه حقیقت که آن راه عارفان و اولیاءالله بود . شریعت علم است ، و طریقت عمل ، و حقیقت پیوست بخدا و انقطاع از ماسوی الله و وصول الی الله و فنا فی الله و بقا بالله است . »

فردوسی نیز درین باب اشعار نغزی دارد از آنجمله درسه بیت زیر اهمیت گفتار و کردار نیک را چنین بیان فرموده است :

ز گیتی دو چیز است جاوید و بس	دگر هر چه باشد نماند بکس
سخن گفتن نغز و کردار نیک	بماند جهان تا جهان است ریک
ز خورشید و از آب و از باد و خاک	نگردد تبه نام و گفتار پاک

از روی این مراتب در آئین مزدیسنا بهشت را نیز بسه درجه تقسیم کرده اند : هومتگاه (جایگاه نیک پنداران) هوختگاه (جایگاه نیک گفتاران) هورشتگاه (جایگاه نیک کرداران) . پس از پیمودن این سه مرحله بهارگاه

روشنائی بی‌پایان «انگره روچ» یا بارگاه جلال اهورا و عرش باریتعالی  
میرسد همچنین درجات دوزخ را: دژومت (جایگاه اندیشه‌های زشت و پلید)  
دژوخت (جایگاه گفتار زشت) دژورشت (جایگاه رفتار زشت) که انسان  
را بکوخ دروغ (دروج نمان) میرساند.

«هو» بمعنی خوب پیشوند سه واژه‌های بالادرسانسکریت «سو» در فرس  
هخامنشی «او» تلفظ شده، مانند این واژه‌ها درسنگ نبشته داریوش بزرگ  
اومرتیا «هومرتیه» مردان خوب و اواسپا (هوسپه) اسبان خوب. هووخشر  
(خوب بالا). سه جزء دیگرمت از ریشه «من» یعنی اندیشیدن.

در آئین آریاهای معنی پارسیمها و مادیها عقیده بر این بود، که نور بر تاریکی  
سرانجام پیروز خواهد گردید، و باید در راه رسیدن باین توفیق باخدای  
روشنایی یعنی اهورمزدا کمک کرد، و کمک بدو راه صورت میگیرد: یکی  
آنکه برای خدایان باید ثنا و سرود خواند و قربانی کرد، و دیگر آنکه این  
سه صفت اخلاقی را که در بالا بدان اشاره شد، بکار بست، تا به پیروزی  
اهورمزدا یاری مؤثر شده باشد. ولی کلدانیهای سامی چون اکدیان و بابلیان و  
آشوریان را عقیده بر این بود که باید از خشم خدایان بواسطه دادن کفاره رست.

### توضیحاتی پیرامون کشورهاییکه در سنگ نبشته

نقش رستم یادشده و جزو شاهنشاهی هخامنشی بوده است

۱- ماد: نواحی شمال غربی ایران که از ری شروع همیشه تا زاگرس  
(پشتکوه)،<sup>۲۲</sup> و از شمال غربی تا رود کورو، و مرکز و پایتخت آن هگمتانه  
(همدان فعلی) بوده است.

در ناحیه‌ای که بماد اطلاق میشده قبائل واقوام و حکومت‌هایی ساکن بودند  
که در کشور ماد مستهلک گردیده بودند، مانند دولت اورارتو، اللی‌بی -

۲۲ - Zagros نام یونانی کوه سرتاسری مغرب ایران است. نام باستانی پارسیش

«اسپروز Asporoz (بفتح سوم هم گفته‌اند) در بند هشتن فصل ۱۲ بندهای ۲۹ و ۳۷

اسپروک Aspruc

Ellipi، آلبانیا( ناحیه کوهستانی شرقی قفقاز)، لولوبیان(بین حوضه علیای کرخه و اورمیه ) ، دسته‌ای از سکاها، گوتی‌ها، کاسپی‌ها، کادوسی‌ها، و غیره .

واژه ماد صحیح میباشد و مد ۲۳ زبافزد یونانیها بوده که بعداً بسایر زبانهای اروپائی راه یافته است . از زمان اشکانیان ببعده «مای» و «ماه» گفته شده : ماهان ده خارج از شهر تبریز ، ماهی دشت ( آبادی معروف بیرون از شهر کرمانشاه) از همین واژه ماد آمده است . عراق عجم را هنگامی کشور ماه یا ماه‌آباد «مه‌آباد» میخوانده‌اند . چون خراج ماد را برای جنگجویان عرب که نیمی در کوفه و نیمی در بصره بود ، مصرف میشده ماه الکوفه و ماه- البصره ازینجهت گفته‌اند . ابوریحان بیرونی در کتاب « الجماهر» نوشته : ماه عبارت است از زمین جبل و «ماهین» عبارت از ماه بصره که « دینور » باشد و ماه کوفه که «نهادند» باشد و جمله را ماهات نامند . ۲۴

۲- عیلام : یکی از کشورهای کهنسال شرق باستانی شامل استان خوزستان کنونی و قسمتی از کهگیلویه و قسمت اعظم خاگ بختیاری و لرستان (پیشکوه و پشتکوه ) تا حوالی کرمانشاه و از طرف مشرق بخاگ پارس و از شمال بسرزمین ماد ، و رود دجله و خاگ آشور و بابل حدغربی آن بوده است . از جنوب نیز بدریای پارس محدود میگردد است به شهرهای معروف آن شوش ، انشان ، مادا کتو ، خایدالو ، اهواز بوده است . هخامنشیان این استان را بواسطه همسایگی با قسمتی از این خاگ که اوژ(بخشی از کهگیلویه) نامیده میشده ، همه را «اوژ یا خووج» نامیدند و چون حرف اول این واژه در سنگ‌نبشته بیستون محو شده است، بعضی از مترجمان و استادان خط میخی خوز خوانده‌اند . خوزستان از همین واژه گرفته شده است . تاریخ نویسان معاصر هخامنشیان گاهی نام عیلام را « سوزیانا » از شوش و مورخان عهد

۲۳ - Mada , Med

۲۴ - قبائل معروف ماد عبارت بوده انداز: بوز Bouse پارتسن Paretucone ستروشات Stroushate اریزان Arizant ، بود - Boude و مگس - Mages .



اشکانی و ساسانی «سوزیس» یا «آلیمائیس» یا «الیمائین» و گاهی «سوزیانا» ضبط کرده‌اند.

**۲- پارثو :** پارتیان در شمال شرقی ایران و سرزمین خراسان و نواحی شمال آن میزیستند و سرزمین ایشان از مشرق تا دشت خاوران قدیم و از شمال بخوارزم و گرگان و از مغرب تا دامغان (قومس) و از جنوب به زابل و سند محدود بوده‌است.

پارت باستان شامل: دامغان، شاهرود، جوین، سبزوار، نیشابور، مشهد، بجنورد، قوچان، دره گز، سرخس، اسفراین، جام، باخزر، خواف، ترشیز، تربت حیدری. از مشرق بمغرب حدود ۴۸۰ کیلومتر و عرض آن حدود ۲۰۰ کیلومتر.

اشکانیان (۲۵۶ ق.م تا ۲۲۴ بعد از میلاد) از این قوم آریائی بوده‌اند.

تاریخ نویسان یونانی آنجا را پارتیا Parthia و از منیها پهل شاهسدان.

**۴- بابل :** در سنگ نمشته‌ها «بابیروس» Babyrvs یاد شده‌است. این کشور نامبردار دنیای باستان، در هزاره سوم پیش از میلاد یکی از شهرهای سومر و سپس جزء دولت اکد گردید. در اواخر هزاره سوم و اوائل هزاره دوم پیش- از میلاد زمان پادشاهی حمورابی گسترش شایانی پیدا کرد و بطرز باشکوهی ساخته شد و شهر بزرگ و پایتخت دولت بابل گردید. در ۶۸۶ ق.م «سناخریب» پادشاه آشور ضمن فتوحات خود این شهر را نیز تاراج و با خاک یکسان نمود و درباره آن نوشت: «وا کنون شهر بابل پرستشگاه خدایان بابل دیگر نمی‌تواند مورد پرستش قرار گیرد، چون آنرا در آب فرو بردم، و سواد آنرا از صفحه روزگار برداشتم.»

در ۶۰۶ ق.م که کلدانیها بر این شهر حکمروائی پیدا نمودند، از نوشکوه دیرین خود را یافت و تا حدود یک میلیون سکنه آنرا حدس زده‌اند. در زمان نبوکدنزر (بخت النصر) که دامنه کشور گشائی او تا فلسطین کشیده شد - بر آبادانی بابل بیفزود. او میگوید: «من بخت النصر پادشاه بابل، من پرستشگاه

خدای حقیقت «مردوک» را تعمیر کردم، و آنرا بادیوارهای بلندی از قیر معدنی محصور ساختم...»

بابل در ۵۳۹ ق.م زمان حکومت بالتازار پسر نبونید، بدست کوروش بزرگ کشور گشای پسارسی گشوده شد، و از آن پس یکی از استانهای مهم شاهنشاهی هخامنشی گردید و تا سال (۴۸۱ ق.م) یعنی سال پنجم پادشاهی خشایارشا عنوان یکی از پایتخت‌های شاهنشاهی را داشت، ولی چون پیوسته از سوی این کشور مزاحمت شورشهایی تولید می‌شد، بموجب گفته تاریخ‌نویسان یونانی در همان سال خشایارشا شورشیان را سر کوب و دیوار شهر را برداشت و پیکر مردوک را از آنجا بایران آورد و عروس آسیارا از افتخار پایتخت بودن عاری ساخت، و از آن پس بمنزله یک استان بزرگ شاهنشاهی هخامنشی گردید. پس از برچیده شدن دودمان هخامنشی مانند دیگر کشورهای تابعه بدست اسکندر مقدونی درآمد.

پس از مرگ سردار مقدونی بابل سهم سلوکوس گردید لیکن برای شهری که تاریخ کهن و درخشانی در پشت سر داشت و گاهی خود مرکز جهان‌انداری خاورمیانه بود اطاعت از سلوکوس کیان گران و ناگوار می‌آمد. ازینرو در مشرق بابل کنار دجله شهر تازه‌ای بنام «سلوکیه» بنا کردند و پایتخت را آنجا قرار دادند. همین شهر است که اشکانیان بر فراز آن شهر تیسفون را بنا نهادند؛ ساسانیان هم آنجا را گسترش دادند و یکی از پایتخت‌های خود قرار دادند.

باغهای آویزان (حدائق معلقه) بابل که در ۶۰۵ ق.م بدست بخت‌النصر ساخته شد، یکی از شگفتیهای هفت گانه ۲۵ جهان باستان بوده است و چون بسیاری از درختان این باغ که چون بهشتی درآمده بود، در روی تپه‌ها و طاق- نماها بسوی پائین آویزان و سرازیر گردیده بود، از اینرو به باغهای آویزان (حدائق معلقه) معروف گردید.

۲۵- شگفتیهای هفتگانه جهان باستان عبارت بود از: هرمهای مصر، چراغ دریایی اسکندریه، باغهای آویزان بابل، پیکر فیوس در المپیا، پرستشگاه افز، آرامگاه موزولوس، ستون دس.

**۵- آشور :** ناحیه شمال بین‌النهرین پانصد کیلومتر شمال بابل در اواخر هزاره سوم پیش از میلاد قومی جنگجو و شجاع ولی بی‌رحم و خونریز در آنجا زندگی میکرد، که حدود ۱۲۰۰ سال در آسیای غربی نامبردار و صاحب نفوذ بوده است. در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد و پس از آن بزرگترین امپراطوریهای جهان باستان را که گاهی از باختر و خاور بحدود فنیقیه و مصر و سوریه و کشور هیتی و ارمنستان (اورارتو) و ماد و عیلام (خوزستان) و از جنوب تا دریای پارس میرسید، تشکیل دادند. این قوم در آغاز تشکیل کشور کوچکی بود زیر نفوذ پادشاهان بابل، از اواسط هزاره دوم پیشروی آنان بکشورهای همسایه و آنسوی فرات و بلکه کشورهای دور دست شروع شد، و پس از یک سلسله کشور گشائیه و نبردها و شکست‌ها و فراز و نشیب و کشت و کشتارهای فجیعانه، سرانجام در ۶۱۲ ق.م بدست هووخشتر پادشاه نیرومند ماد از پا درآمد. قسمت مهمی از آن ضمیمه خاک ماد و قسمتی هم ضمیمه بابل گردید. از آن تاریخ بعد دیگر دولت آشور وجود خارجی نداشت و از صحنه تاریخ جهان بیرون شد. در زمان شاهان هخامنشی بنا بر پیشینه تاریخی آن یکی از استانهای شاهنشاهی هخامنشی را تشکیل داد و در همه نبشته‌ها که نام کشورها برده شده آن نیز بنام آشور بشمار آمده است.

چهار شهر معروف آن: آشور بنام خدای آشور و بهمین سبب تمام خاک این دولت را آشور میگفته‌اند. دژ شرغات کنونی جای آن شهر باستانی میباشد. آربل، کلخ (نمرود) و نینوا (قویون‌جیک) برابر شهر موصل آن طرف دجله (نام این شهر از الهه نینا گرفته شده بود).

**۶- لیدی :** این دولت در مغرب آسیای صغیر و مردم آن از دسته نژاد هند و اروپایی بودند که حدود اواخر هزاره سوم پیش از میلاد بدانجا آمده و با ساکنان محلی که از نژاد آریائی و سامی بوده‌اند مخلوط گردیده است. از تاریخ آنها فقط نام دو سلسله داستانی آتیاد Atyade و هراکلید Heraclides

وسلسله آخری مرمناذ Mermenad از ۶۸۷ تا ۵۶۶ پیش از میلاد نام برده شده که آن نیز توسط هرودوت و کسانتوس Xantos روایت گردیده است. هم‌اکنون این ناحیه را مؤنوی Meonie گفته است و لیدی نام قبیله‌ای بود که در هر موس - Hermos وسطی متمرکز گشت و پس از اینکه شهر سارد پایتخت شد تمام این سرزمین اطلاق گردید. در زمان کرزوس Cresios آخرین پادشاه لیدی و پدرش آلیات Aliattes این دولت پیشرفت و وسعت شایانی پیدا کرد، و یکی از کشورهای معروف و ثروتمند دنیای قدیم شد و اکثر جزایر و کوچ‌نشین‌های یونانی کرانه‌های آسیای صغیر و دریای اژه را مانند افس Ephese میلت - Milet لامپساک Lampsaque لسپوس Lespos کیوس Chios تا خلیج پامفیلی - Pamphylye حدود غربی کشور لیدی و مستعمرات آنرا تشکیل میداد و بواسطه دارا بودن موقعیت ممتاز طبیعی و جغرافیائی، و فراوانی نعمت و فلزات گرانبها، بویژه زر، این کشور در شمال کشورهای ثروتمند و سارد که پایتخت آن بود، در سده ششم پیش از میلاد یکی از بازارهای عمده فروش کالا و فلزات به‌دار گردید و نخستین کشوری بود که در آن نجاسکه زدن و سکه‌های کرزوس در همه نواحی آسیای غربی مشهور بود.

لیدی با همه مستعمرات و خزائن و گنجینه‌ها، در ۵۶۶ ق. م بدست کوروش بزرگ گشوده شد، و از آن پس یکی از استانهای تابعه شاهنشاهی هخامنشی گردید. حدود این کشور در آن زمان از شمال و شمال غربی بدریای سیاه و مرمره، از طرف جنوب دریای مغرب و از باختر بحر الجزایر و از خاور برود هالیس (قرن آیرماق فعلی) کشیده میشد.

در سنگ‌نبشته‌های پارسی باستان سپردا Sparda و از روی نوشته‌ای بزبان آرامی و زبان لیدی سپردا، همان ساردیس Sardis بوده است.

**۷- یونیه:** ( یونانی‌های ساکن جزایر و کرانه‌های آسیای صغیر): شهرهای یونانی‌نشین و اقوام ساکن آسیای صغیر و جزایر آن بنا بر روایت هرودوت ( کتاب

کلی یو ضمن شرح لیدی) یونی‌ها Eolies، ائولی‌ها Dories، دریاها ، لاسد مونیها Lacédemones بودند.

**یونانیان** : یونانیان مهاجر ساکن بونی ناحیه‌ای از آسیای صغیر بین ازهریر کنونی و خلیج مندلیا Mendelia بوده‌اند و شهرهای معروف آن میلِت Milet افز Ephese (پرستشگاه باشکوه آن در دنیای گذشته معروف و ارزشگفتیهای هفت گانه دنیای باستان بوده است.) کولوفن Colophon زادگاه احتمالی هومر Homere فوسه Phocée کیو Chio .

آب و هوای این سرزمین معتدل و زمینهای آن کشت‌خیز و تمدن آن در همه کشورهای همسایه تابین‌النهرین معروف بوده است. در تورات بنام یواوان- Yavan ذکر شده و آنها را از فرزندان یافت میدانسته‌اند. در نبشته‌های سارگن آشوری هم یاد گردیده‌اند.

**دری** : در جنوب تسالی Tessali و از اقوام نخستین یونان باستان بوده‌اند که شبه جزیره پلوپونز را فتح و دولت اسپارت را تأسیس کردند .

**کاری** : Carie از نواحی جنوب غربی آسیای صغیر و لیدیه و مشرق دریای اژه. شهرهای معروف آن هالیکارناس Halicarnas، و کنید Cenid، (زادگاه کتزیاس Ctésias تاریخ‌نویس عهد باستان)، بی‌باسوس Bibassos، بود، خلیج سرامیک Ceramique (ستانگوی امروز) در ساحل کاری قرار داشته است. کار عمده مردمان کاری، گنه‌داری بود و چون آنجا مردم کرت زمانی بر آنجا نفوذ داشتند در دریانوردی مهارتی پیدا نموده بودند. یونانیان اختراع کاگل پشمی را که روی کلاه خود گذاشته میشد، و نقش و علائم مخصوص روی سپر، و همچنین نصب دسته به سپر برای گرفتن سپر را باین قوم نسبت میدهند.

**ائولیایان** : پیش از آن در شبه جزیره پلوپونز بودند، سپس بواسطه هجوم دریاها با آسیای صغیر آمدند و ناحیه ائولی را بنام خود تأسیس کردند.

وجود یونانیان در آسیای صغیر سبب گردید که ایرانیان تمام نواحی و ساکنان شبه جزیره یونان را یونانی بخوانند در حالیکه یونانیان خود را در

دوره اکئین Helen Achéen هلن هلاس و سرزمین خود را هلاس Hellas مینامیدند. رومیان آنجا را گری Grai و گرئو Greau و گرسی Graici میگفتند زیرا در وهله اول آنان با دسته کوچکی از یونانیان بنام گرس که در شهر کومس-Cumes ساکن بودند، آشنا شدند.

**۸- سکائیان:** این قوم را یونانیان باستان سکوت Scythe، و بنا بر گفته هردوت اسکوت Scolote، و اروپائیان سکا Saka، و اسکیت Scythe نامیده اند. در اوستا از دودسته آنان بنام داه Daha و سئیریم Saïrima یاد شده است. داه در سانسکریت داس Dasa بمعنی قبائل دشمن و هردمانی که صفات اهریمنی داشته اند آمده است. در تورات باب دهم (سفر پیدایش) آنها را یا جوج و از اعقاب یافت ابن نوح دانسته اند. در سنگ نبشته های تخت جمشید و نقش رستم از سه دسته آنان که زیر نفوذ دربار شاهنشاهی هخامنشی بودند نام برده شده است: سکا هوم و سکا Saka Hauma Vorka (سکائیان که برگ هوم استعمال میکردند)، سکا تیگر خاودا Saka Tigra Xauda (سکائیان تیز خود)، سکائیان آنور دریا Saka Traiya Draya، که و یسباخ آنها را سکائیان کنار بسفور و کرانه های دریای سیاه دانسته است.

آریسته دو پرو کنس Aristée de Procunnes تاریخ نویس حدود قرن نهم پیش از میلاد درباره سکائیان کتابی زیر عنوان «وحشیهای شمالی» داشته که اثری از آن نیست، ولی هردوت در کتابهای خود قسمتهائی از مطالب او را نقل کرده است. بقراط درباره آنها گفته است: «رنگ پوستشان زرد و اندامشان پهن و چاق و مردانشان بی ریش شبیه زنان میباشند.»

سکائیان بنا بر گفته هردوت، کتزیاس، ژوستن، دیودور، از آسیای مرکزی کوچ کرده از حوالی جیحون تا قفقاز و کرانه های دریای سیاه پراکنده شدند و در اوائل سده هفتم پیش از میلاد بسوی باختر ایران و شمال بین النهرین رو آوردند، و هنگامیکه هوو خستر پادشاه نیرومند ماد سرگرم نبرد پادشاه

آشور و پیشرفت در خاک آن کشور بود و داشت کار آشور را يك سره میگرد، از طرف شمال دچار حمله سکاکیان شد و در جنگ از آنها شکست خورد سرانجام با تدابیری سران آنها را کشت و رفع مزاحمتشان را کرد. داریوش بزرگ آنان را دست نشانده خود ساخت. در سده دوم میلادی این قوم دچار هجوم یکسده سکاکیان دیگر از نژاد توران آلتائی و اورال گردیدند و سکاکیان ناچار بدرون مرزهای شمالی ایران و مغرب دریای خزر رو آوردند و این هجوم اقوام زرد آلتائی در اثر احداث دیوار عظیم چین و بسته شدن مرزهای خاوریشان بود، که ناچار به تجاوز بمرزهای باختری خود که در محدوده شاهنشاهی ایران بود، گردیدند.

**۹- خوارزم:** در سنگ نبشته‌های اوورزمیا Uvarazmia یا خوارزمیه-

Charosmia در اوستانیز خوارزمیه گفته شده مشتمل بر آسیای میانه در شمال پارت است که حدود آن از طرف مغرب بدریای مازندران و از مشرق بسغدو از شمال به سیبیریه و از جنوب بمر و میرسید. اکنون یکی از جمهوریهای شوروی بنام ترکستان در آنجا تشکیل گردیده است که از جیحون تا تاجن رود محدود میگردد در گذشته‌های دور یکی از سرزمینهای کهنه و تاریخی و مهد تمدن ایران باستان را تشکیل میداده است.

**۹۰- مرو:** در سنگ نبشته‌ها مرگوشی بزبان اوستائی مرگوا Margava

بیونانی مرگیانا Margiana در حوزه رود مرغاب یکی از استانهای آباد و مهم شاهنشاهی هخامنشی بود که اسکندر شهری در آن حدود بنام اسکندریه، و آنتیو کوس سموتر (۲۸۰ تا ۱۶۱ ق. م) شهری بنام انتاکیه بنام نمودند. اکنون ضمیمه ترکمنستان شوروی است.

مرو حاصلخیزترین قسمتهای نواحی شمال شرقی بود. تساکهای آن

معروف و درازای خوشه‌های انگور آنرا تانود سانتیمتر نوشته‌اند.

۱۱- هریوا : Hariva : بیونانی اریه Aria این سرزمین حاصلخیز و پر آب، واز سمت جنوب غربی بخاک پارت، و از مشرق به بلخ ( باکتریا ) ، و شمال بمر و، و جنوب بزرنگا ( سیستان ) محدود میگردید و پس از سفد و خوارزم از استانهای مهم دولت هخامنشی شمرده میشد و اهالی آن جنگی و رزم آزما بودند .

هریوا بواسطه آب فراوان و زمینهای زرخیز از شهرهای معروف عهد هخامنشی ، و پس از برجیده شدن شاهنشاهی این دودمان ، بواسطه موقعیت ممتاز کشاورزی و جغرافیائی و قرار گرفتن سر راه ایران و هند شهری بنام اسکندریه وصل بشهر باستانی « ارته چند » ( ارته کاوند ) ساخته شده کوه هندو کش که در قدیم پروپر نیسانا Pruparanisana نامیده میشد در مشرق هریوا قرار داشته است.

۱۲ - آرمینا : Armina : جانشین اورارتوی قدیم در قفقاز که پایتخت آن وان بود و آلبانی و ایبری هم ضمیمه آن بوده است.

دولت اورارتو در قرن ششم پیش از میلاد مغلوب آرمینان گردید . آرمینان بنا بنوشته پژوهندگان در حدود سده نهم یا هشتم پیش از میلاد از تراکیه به کاپادوکیه آمده و چندی در آن صفحات میزیسته و باهیتیان مخلوط گردیدند . در اوائل سده ششم به اورارتو هجوم آورده بر آنجا پیروز شدند، لیکن چون در همان اوان دولت بزرگ آشور بدست مادیها و بابلیان برجیده شد آرمینستان نیز زیر نفوذ مادها در آمد و سپس به همراه سرزمین ماسد ضمیمه شاهنشاهی هخامنشی گردید . چون قسمتی از خاک آرمینستان حوالی رود ارس، کشت خیز و دارای چراگاههای خوبی برای پرورش اسب بوده است ، از اینرو اسبهای آنجا معروف و بطوریکه نوشته اند سالانه بیست هزار اسب بدربار ایران هدیه میکردند .

حدود آرمینستان از سوی شرق بدریای مازندران و از شمال بگرجستان و دریای سیاه و از مغرب به سرچشمه های رود فرات و از جنوب غربی بدره های



رود دجله بود. علت این نامگذاری را نیز چنین نوشته‌اند که چون نام چهارمین فرزند هایک Haik نخستین پیشوای این قوم آرمناک بود این قوم را منسوب بدو دانسته‌اند.

**۱۳- زرنکا :** خاک سیستان کنونی و جنوب هرات در سنگ نبشته‌ها بنام زرنکا Zaranka یاد شده، بیونانی درنگیانا Drangiana در شاهنامه زادگاه پهلوانان داستانی ایران که نگاهبانان تاج و تخت کیانی بوده‌اند، دانسته شده است بنا بر گفته تاریخ نویسان باستانی ساکنان آنجا بویژه تیره آریاسپی Ariaspi ( راننده اسب توانا) هنگام نبرد کوروش بزرگ با سکا ئیان و مردمان شمال خاوری رشادت و شجاعت‌های شایان تقدیری بروز دادند، که کوروش با آنها لقب اورگانا Ewergana یعنی یاری کننده ( انصار ) داد. از نیمه سده دوم پیش از میلاد بواسطه آمدن سکا ئیان بدانجا به ساکستان، سکستان، سجستان، سیستان تبدیل گردید. حدود این منطقه از شمال بخراسان از خاور به آراخوزیا (رخج) Arachosia و از جنوب گدروزیا Gadrosia و از مغرب به کرمان میرسید.

**۱۴- باکتريا Bachtria :** در کتابهای قدیم ( ام البلاد ) نامیده شده و بنای آنرا به اورمزد نسبت داده‌اند. مرکز آن باکتریان ( ترکستان افغانی ) و در گذشته از نواحی بسیار آباد و موقعیت کشاورزی و بازرگانی آن خوب و ممتاز و بر سر راه ایران و چین و هند قرار گرفته بود و ازینجهت اهمیت شایان توجهی داشت و معروفیت آن در شمار شهرهای شوش و تخت جمشید و هگمتانه و سارد و بابل بود .

نام این ناحیه در اوستا باختی Bakhti در پارسی باستان (سنگ نبشته- های هخامنشی) باختری آمده است. در اوستا نوشته شده است: « من اهورمزدا چهارمین کشوری که آفریدم بلخ زیبا با پرچمهای افراشته است.» در زبان یونانی باستان باکتريا و نام کهنتر آن زاریاسپ بود. هیئت کاوشهای سفد و

تاجیک سال ۱۹۵۰ در بخش کیقباد شاه نزدیک کله‌میر Kalai - Mir ساختمانی مربوط به سده چهارم پیش از میلاد و مانده‌های پرستشگاه‌های بودایی یافته‌اند.

**۱۵- سفد :** در سنگ نبشته‌ها سوغودا Suguda بیونانی باستان‌سغدیانا- Sugdiana شامل زمینهای آباد بین رودهای آمودریا و سیردریا در حوزه رود زرافشان بود که از سوی خاور و شمال به دشت سیبری و خاک مغولستان و از سوی باختر بخوارزم و از جنوب به باکتریا محدود میگردید. اکنون جمهوریهای تاجیکستان و ازبکستان شوروی را تشکیل میدهد. سفد چون دورترین حد خاوری شاهنشاهی بود، از لحاظ اهمیت ویژه‌ای که داشت پیوسته سرداران نیرومند و مورد اعتماد و باشخصیت دربار به‌شهربانی آنجا گسیل میگردیدند. سمرقند و بخارا و فاراب زاد گاه فارابی حکیم و دانشمند معروف در خاک سفد قرار گرفته است.

**۱۶- ساگارتی :** در سنگ نبشته‌ها ساگارتی به جنوب پارت و مغرب سیستان. هرودوت مردمان آن سرزمین را از پارسیان دانسته و گفته است که آنان بزبان پارسی حرف میزدند. عده سپاهیان را که این استان بدولت هخامنشی میداده است. هشت هزار تن نوشته‌اند که باشمشیرهای کوتاه و کمند مجهز بودند.

**۱۷- کاپادوکیه Capadoce :** ناحیه خاوری و کوهستانی آسیای صغیر، بین رود هالیس ( قزل آیرماق کنونی ) و رود فرات و دریای سیاه و کوههای تاروس Taurus شامل دو قسمت، کاپادوکیه بزرگ و کاپادوکیه کوچک. حدود آن از خاور به ارمنستان و باختر به پافلاگونی Paphlagonie از شمال بدریای سیاه و جنوب رشته کوههای تاروس میرسید. در سنگ نبشته‌های هخامنشی کپتوکا Catpatuca نوشته‌اند و کاپادوکیه ( کاپادوس ) یونانی شده آنست.

۱۸- هورواتیش Haurauvatish یا آراخوزیا Arachosia بزبان روستائی هر هولیتی در خاور سیستان و هرگز زبان پشتو (پختو) ناحیه‌ای از افغانستان امروزی شامل هرات و قندهار.

آراخوزیا درمآخذ و منابع اسلامی رخیج Roxxaj یکی از شرقی‌ترین استانهای شاهنشاهی هخامنشی بر ابر قسمت جنوبی افغانستان کنونی. از مشرق برودسند، از شمال بهندو کش، از غرب به زرنکیا، از جنوب به گدروسیا، محدود بوده است. کوتاهترین راه بین ایران و هند از آراخوزیا و در دوره شاهنشاهی اشکانی هم ضمیمه این دولت بوده است.

۱۹- گندار : در سنگ نبشته گندار، بیونانی گندارا Gandara جای کابل کنونی که تا پیشاور امتداد داشته است. در نبشته‌های عیلامی و بابلی پارآ- اوپاری سنا Para Upari Sena یعنی استان آنور کوهها یاد شده است.

۲۰- گرگان : در سنگ نبشته و هرگان و تاریخ نویسان قدیم هیرکانیا Hirkania نوشته‌اند. از سوی شمال غربی و مغرب با پارت همسایه بود. نقطه‌ای حاصلخیز و دارای آب و هوای معتدل و درختان زیاد میوه از نوع انجیر و انکور بوده است.

۲۱- مکیا Matchiya : نواحی مجاور تنگه هرمز و جزایر خلیج فارس، جنوب شرقی ایران.

۲۲- تگوش Thatagush : پنجاب و قسمت وسطی رود سند که از زمان کوروش بزرگ ضمیمه شاهنشاهی هخامنشی گردید. در سنگ نبشته‌ها ساتاگید Sattagyde و گاهی هرخواتیش و هیندو و گنداره باهم ذکر شده است.

۲۳- عربستان: در سنگ نبشته‌ها آرابایه Arabaya شامل نواحی عرب نشین، که نواحی عرب نشین شام و بین‌النهرین هم جزء آن بوده است.

۴۴- اسکودره Skudra (مقدونیه): از زمان داریوش بزرگ تا ۴۷۹ پیش از میلاد زیر نفوذ دربار هخامنشی و ضمن کشورهای تابعه شمرده شده است. شمال تراکیه در کرانه دریای سیاه (تراکیه همان سرزمین یونانیان سپردار- Yona-Taka-Bara بود .

۴۵- کوشیا Kushia (حبشه) ساحل غربی دریای سرخ .

۴۶- کرکا Karka : شاید نواحی خرمشهر فعلی را شامل می‌شده است.

۴۷- مصر (مودرایا)

۴۸- هند

